

فصلی از يك كتاب  
بقلم : دیوید لاج  
ترجمه : کریم امامی  
ناشر شرکت سهامی کتابهای جیبی

## گراهام گرین: دنیا جای تنگی است

نمایش (۷) ظاهر شده‌اند، ولی گراهام گرین در عین حال نه تنها به‌عنوان نویسنده داستانهایی جنایی و داستانهایی (چون مرد سوم) (۸) که در اساس برای سینما طرح‌ریزی شده‌اند قبول‌عام یافته است، بلکه در نوشتن جامه‌طلبانه‌ترین آثار خود نیز از قراردادهای این وسیله ارتباط جمعی سود بسیار جسته است. در دورانی که با نفوذترین مکتب نقد ادبی انگلستان وظیفه رمان‌نویس را «طرفداری از زندگی» خوانده است، گرین به طرفداری از مرگ داد سخن داده است. و درحالی‌که زبان و ملیت گرین او را به سستی در رمان‌نویسی پیوند می‌دهند که شالوده‌اش اساساً ارزشهای مسیحیت از کلیسا بریده (۹) پروتستان است، او خود نظام جزئی و بیگانه کاتولیک را برگزیده و آن را در قالب آثار دوران‌بختگی خود قرار داده است. گرین با پرهیز از یافت «شاعرانه» کلمات و بی‌اعتنایی نسبت به «قصه» و صدای غیر شخصی نویسنده که از خصیصه‌های چندن از معتبرترین استادان داستان‌نویس عصر ما است، در عین پی‌پوروش فضایل و انضباطهای نثر نویسی پرداخته و طرح‌های داستانی پیچیده و مهیج را ترجیح داده و حق رمان‌نویس را در اظهار نظر درباره آدمهای داستان و کارهای آنها بار دیگر اعمال کرده است.

نتیجه‌ای که از همه این مطالب به ذهن‌خطور می‌کند این است که آثار گراهام گرین برای بسیاری از منتقدان، عرضه‌کننده نوعی وسوسه است که نقد رمان همیشه به آن حساسیت داشته‌است: وسوسه انتزاع واقعیت بازآفریده داستان‌نویس از داستان و آنگاه سنجش آن با آنچه تصور می‌رود جهان واقعی متعارف باشد، به جای ارزیابی توفیق‌نویسنده در جلب باور ما نسبت به جهان بازآفریده خود. هنری جیمز (۱۰) (رمان‌نویسی که او را گرین سخت می‌ستاید) گفته است: «ما باید از هنرمند موضوعش، اندیشه‌اش و مفروضاتش را قبول کنیم: حاصل پرداخت او از این مواد است که به تنهایی به محک انتقاد ما آشنا می‌گردد.» اما بسیاری از منتقدان حاضر نشده‌اند در برابر گراهام گرین گشاده‌نظری جیمز راداشته‌باشند: در نظر ایشان مهارت فنی گرین سخنوری مشروع نیست، نوعی نیرنگبازی است.

بخشی از اشکال بدون شك از اینجا ناشی می‌شود که مفروضات گرین اغلب بر پایه عقاید جزئی کاتولیکان استوار است - چیزهایی از قبیل اینکه معصیت کبیره (۱۱) وجود دارد و یا اینکه مسیح «واقعا و حقیقتا» در مراسم نماز عشاء ربانی (۱۲) حضور دارد، و یا اینکه وقوع معجزه در قرن بیستم به هیچ وجه غیرممکن نیست. تأیید داستانی چنین افکاری در چهارچوب زندگی در فرهنگی چند رنگ و کمابیش از مذهب فارغ، مسائل هنری واقعا دشواری را مطرح می‌سازد. رمان‌نویس کاتولیک در سعی خود برای القای ادراکی عاطفی و فنی از تجربه کاتولیکی خود به خداندگان غیر

کاتولیکش این خطر را به وجود می‌آورد که همه مخالفتها و بدگمانی‌های «فرا ادبی» (۱۳) خواننده را نسبت به کلیسای کاتولیک به عنوان یک دستگاه فعال و تبلیغ‌کننده برانگیزد. از طرف دیگر نویسنده خود با این مشکل روبروست که چگونه در عین وابستگی به کلیسایی که هرگز حقیقی برای جستجوی حقیقت فکری و هنری در آزادی مطلق برای فرد قابل نشده است تمامیت خود را به عنوان یک هنرمند حفظ کند.

در مکزیک کرکی بال‌زنان از فرازمیدان خالک‌آلود شهر می‌گذرد و با جته سنگین خود روی شیروانی خانه‌ای فرود می‌آید... در برایتن [انگلستان] چرخها بر فرازداربست سیاه «اسکله پالاس» و آب تارک موج خاموش می‌شوند... در سایگون پیرزنها با چهره‌های پرچین و با جامه‌های تنگ مشکلی روی پا گرد پلکان، جلومستراح ساختمان چمبانه زده غیبت می‌کنند... در کلیسم کامن (۱۱) [حومه لندن] عابران تک‌تک زیر باران کجبار با سرهای خمیده پیش می‌روند... در افریقای غربی جاده‌های سنگفرش به هنگام غروب آفتاب دمی به رنگ صورتی شکننده درمی‌آیند و سپس در کام ظلمت فرو می‌روند.

اینها چند صحنه معرف از سرزمینی ذهنی است که در جهان به «گرینستان» (\*) معروف است. همه‌علاقه‌مندان ادبیات نو در آن به گردش پرداخته‌اند هر چند که همه با دامنه‌های پر از گل باز نگشته‌اند. در حقیقت پذیره داستانهایی گراهام گرین و شهرت این آثار به خودی خود می‌تواند موضوع مقاله‌ای باشد. به طور خلاصه، گرین از ستایش معرفی‌نامه نویسان داستان نویسان دیگر و «گروه کثیرخوانندگان» برخوردار بوده است و افراد همین گروه اخیر است که «چیره‌دستی» و قدرت «داستان‌نگویی» او را بالانخص تحسین می‌کنند، برخی از منتقدان نیز که به ادبیات مسیحی و مخصوصا به ادبیات کاتولیک دلبستگی دارند با گرین برسر لطف‌اند. اما در میانه میدان نقد ادبی انگلیسی - آمریکایی شهرت گرین تا بدین حد بلند پایه نیست. کتابنامه نقد آثار گراهام گرین روز به روز طولانی‌تر می‌شود، ولی نسبت انتقادات مخالف و کاستی‌دهنده به اندازه‌ای است که ستایشگران گرین را مجبور به گرفتن یک حالت کاملاً دفاعی کرده‌است. دشوار است که پشت مقدار زیادی از اظهار نظرهای خصمانه‌ای که نسبت به گراهام گرین می‌شود نوع خاصی از سوءظن دانشگاهی را نسبت به نویسنده مردم‌پسند نبینیم. ولی شواهدی در دست است دال بر اینکه گرین خود دلخوشی چندانی از توسعه ستایشی که از وی شده است ندارد. فرنک کروم (۲) نوشته‌است که حکایت (۳) تمسخرآمیز جواهر ساز، سازنده‌پر ابتکار تخم مرغهای جواهر نشان در داستان خوره‌ای خاموش شده (۴) (۱۹۶۱) همانقدر به شخص گراهام گرین انطباق دارد که به شخصیت کولتری (۵)، معمار کاتولیک شهیر، که این حکایت در رمان اشاره‌ای است به او:

همه گفتند صنعتگر استادی است، و در ضمن جدی بودن موضوعش را هم تحسین بسیار کردند، چون بر تارک هر تخم مرغ، صلیبی طلایی قرار داشت که تراشه‌های سنگهای گرانیبارا به افتخار خدایگان در آنها نشانده بود.

بدیهی است که تصویر رایج گراهام گرین، یعنی تصویر صنعتگر استادی که پیکره مسیح مصلوب رایش‌سر خود در مشت می‌فشارد (یا در آستین پنهان دارد) برای منظور ماکافی نیست. ولی کارهای گرین در مقولاتی که نقد ادبی راست‌آیین (۶) برای طبقه‌بندی و ارزیابی داستان‌نویسی جدی عصر ما پدید آورده است نمی‌گنجد. اگر چه وسایل ارتباط جمعی سرگرم‌کننده در بیشتر بگویمگوهای فرهنگی معاصر در نقش مرد «بد»

جورج اروول (۱۴) در کتاب در شک نهنگ (۱۹۴۰) چنین استدلال کرد که هر نوع راست آیینی ایدئولوژیک، مانع به وجود آوردن داستانهایی خوب است. اروول نوشت: «چند کاتولیک می شناسید که رمان نویس خوبی بوده اند؟ حتی آن چندتن انگشت شماری هم که ممکن است نام ببرید کاتولیکهای بدی بوده اند.» بیش از چند تن از خردمند گران گراهام گرین تلویحا گفته اند که گروه او به آیین کاتولیک سر آغاز انحطاط نویسندگی او بوده است. با وجود این، اعتقادات مذهبی گرین تا مدتها به سطح داستانهایش صعود نکردند، وقتی هم که کردند در رمانهایی بود که به نظر همکاران بهترین رمانهای نویسنده به شمار می روند. این نکته البته عقیده اروول را کاملا نفی نمی کند. در نامه هایی که گراهام گرین با الیزابت بوون (۱۵) و وی. اس. پریجت (۱۶) مبادله کرد (چرا می نویسم؟) (۱۷) [۱۹۴۸] اذعان کرد که وفاداری او به تخیلاتش باعث بروز یک نوع «بیوفالی» از جانب او نسبت به کلیسا شده است. مقصود این است که در نتیجه دنبال کردن هدفهای هنرمندانه خود از گوش دادن به فرمانهای حرم و احتیاط مذهب غافل مانده و مصالح تبلیغات کلیسا را چنانکه باید در نظر نگرفته است. نتیجه کار این بوده است که رمانهای گرین کاتولیکها را دست کم به اندازه غیر کاتولیکها رنجانده است. رمان قدرت و افتخار (۱۸) (۱۹۴۰) مثلا موجب صلور تقبیح نامه ای از جانب واتیکان گردید. گذشت زمان و ژرف شدن درک این رمان آن را برای همکیشان گرین پذیرفتنی تر ساخته اند، ولی در این میان گرین راههای تازه ای برای نمایش «بیوفالی» خود یافته است.

بدیهی است که هیچ نویسنده ای که به آیین کاتولیک معتقد باشد نمی تواند، حتی اگر خودش بخواهد، آن را از رسوخ در برعقو ترین آثار خلاقه خود باز دارد. ولی پذیرفتن آیین کاتولیک در حد یک نظام همگانی مشکل از یک رشته قوانین و عقاید جزئی به عنوان کلید داستانهایی گراهام گرین به هیچ وجه کافی نخواهد بود. شواهد زیادی در دست است، هم درونی و هم برونی، دال بر اینکه در داستانهایی گرین آیین کاتولیک مجموعه ای از عقایدی که محتاج توضیح و تفسیر و خواهان رد یا قبول در دست باشد نیست، بلکه دستگاهی است مشکل از تفاهیم و سرچشمه ای است زاینده موقعیتها و انباری است آکنده از سمبولها که گراهام گرین به کمک آن می تواند برخی از ادراکات خود را از تجارب بشری - ادراکاتی که قبل از گروه رسمی او به آیین کاتولیک و یا مستقل از آن تحصیل شده اند - نظم ببخشد و در قالبهای ملموستر و چشمگیرتری عرضه کند. اگر کاتولیک بودن گرین را در این پرتو بنگریم آن را نه تنها بارفای کننده ای بر یکسب آزادی هنری او نخواهیم یافت، بلکه عامل هنری مثبتی خواهیم دانست.

گراهام گرین در سال ۱۹۰۴ بد دنیا آمد. پدرش سی. اچ. گرین مدیر یکی از دبیرستانهای ملی انگلستان به نام کمپستون (۱۹) بود که گرین در راه خود به کالج بی لیول (۲۰) در دانشگاه آکسفورد کلاسهای آن را درنوردید. در دانشگاه، گرین دانشجوی رشته تاریخ بود ولی مثل بسیاری از همکلاسان خود شعر هم می گفت و در سال ۱۹۳۵ مجموعه لایری از اشعار خود را زیر عنوان آوریل شیرین زبان (۲۱) منتشر ساخت. گرین در همین سال از دانشگاه لیانس گرفت و پس از آزمون چندکار، روزنامه نگاری را برگزید و در دفتر روزنامه جرنال که در شهر ناتینگم منتشر می شد استخدام گردید. و در سال ۱۹۳۶ در همین شهر ناحیه صنعتی میدلند بود که گرین کلیسای انگلستان را رها کرد و به کلیسای کاتولیک گروید. مدتی بعد به لندن کوچید تا تنظیم بخشی از مطالب روزنامه تایمز را برعهده بگیرد. در سال ۱۹۳۹ وقتی نخستین رمانش، مرد درون (۲۲)، را منتشر ساخت از این شغل کناره گرفت و از آن به بعد، به استثنای چند دوره کوتاه کار روزنامه نگاری در دهه ۱۹۴۰ و در سالیهای جنگ جهانی دوم که به خدمت دولت بریتانیا درآمد، گراهام گرین نویسنده ای بسوده است آزاده.

گرین هنوز زندگینامه خود را منتشر نساخته است (۲۳)، هر چند که در مقاله ها، پیشگفتارها، سفرنامه ها و مطالب متفرق دیگری که نوشته است نکته های جالبی از زندگی خود را آشکار ساخته است. برخی از این رازهای برگشوده چنان آشکارا به مثابه برگه و نشانه تفسیرکننده داستانهایش سر راه منتقد افکنده شده اند که انسان با اطلاعاتی که از شهرت گراهام گرین در زمینه شوخ طبعی و اغفال دوستانه دارد در برداشتن آنها از زمین تردید می کند.

اما وسوسه این کار مقاومت ناپذیر است. از جمله جالب ترین مطالب اطلاعاتی است درباره کودکی و جوانی گرین، چون وی به کرات و با تاکید سخن از تاثیر دیر پای تجارب کودکی در زندگی دوران بزرگی می گوید.

در جایی از کتاب قدرت و افتخار، صدای نویسنده چنین می گوید: «در کودکی همیشه لحظه ای وجود دارد که وقتی فرارسید دری گشوده میشود و آینده را به درون می آورد.» در سفرنامه گرین در باب مکزیک، جاده های بیقانون (۲۴) (۱۹۳۹) می خوانیم که این در برای نویسنده دری واقعی است، دری که در داستانهایی گرین جا به جا ظاهر می شود، در پوشیده از ماهوت سبزی رنگی که خانه مدیر را با «بوی کتاب و میوه و اودوکلن آن» از راهروها و خوابگاههای دبیرستان بر کمبستون جدا می کند؛ چیزی که در بدرون می آورد برای گراهام گرین جوان به اندازه کافی شیطانی (۲۵) است.

... در سرزمین یله های سنگی و نافوسهای شکسته ای که از سیدمدم بانگ برمی داشتند، انسان از ترس و نفرت، از یک نوع بیقانونی آگاه بود - خستونهای وحشت انگیزی ممکن بود در هر لحظه، بدون ذره ای تامل، وقوع یابند؛ برای نخستین بار انسان با آدمهایی روبرو می شد، بزرگسال یا در آستانه بلوغ، که حالت صیقلی از خیانت از سیمایشان هویدا بود ...

و بدینسان ایمان بدل انسان راه می یافت، ایمانی که بیشکل بود، از عقاید جزئی وارسته، وجودی معلق بر فراز چمن میدان کروک (۲۶)، چیزی بیبوند خورده به خشونت و سنگدلی و خیانت آنسوی راه. انسان کم کم معتقد به وجود بهشت می شد چون به وجود دوزخ معتقد شده بود، ولی تا مدتها تنها چیزی که انسان می توانست با یک نوع خصوصیت مجسم کند دوزخ بود.

در این اشارات تیره و تار گرین جوان به جاودانگی، به آسانی می توان ریشه آن رنگامیزی مانوی (۲۷) یانسی (۲۸) را که منتقدان در دورنمای مذهبی داستانهایی گرین یافته اند - در دید او از جهان به خاک در افتاده ای که احتمال آموزش و قد راست کردن دوباره آن ضعیف و در آمیخته با دشواری است - مشاهده کرد. گرین در مقاله کودکی از دست رفته که در مجموعه ای با همین عنوان انتشار یافته است در توصیف خود از تأییری که خواندن رمان تاریخی مارجوری باون (۲۹)، اقی میلان، در چهارده سالگی روی او گذاشت این تحلیل را ظاهرا تایید می کند. گرین می نویسد: «مارجوری باون الگو را به من داده بود. احتمال داشت که بعدا مذهب موضوع را بصورت دیگری به من تفهیم کند، ولی الگو حالا دیگر از پیش موجود بود - ش کامل در دنیا می خرامد در حالی که خیر کامل فرصت گریزی در همین راهها را هرگز باز نخواهد یافت.»

در این مقاله گراهام گرین با این اعترافات جالب به خودش خصمتی کرده است یا نه ممکن است جای تردید باشد. ولی راست است که این اعترافات نظرهایی را که در داستانهایی گرین می یابیم با طینتی آشنا تکرار می کنند یا بیخوابش به استقبال آنها می روند. هر چند که این کار را با اسرافکاری بیشتر و پختگی کمتر انجام می دهند؛ و شاید هم خود باعث تشویق بیش از حد مستقدانی بوده اند که مایلند اظهار نظری از خود نویسنده را (در مقاله ای درباره والتر دلایر (۳۰)) به خودش تطبیق دهند. اینکه «هر نویسنده خلاقیتی که سرش به تنش بیرزد، اسیر است، اسیر یک فکر سمج (۳۱)» گراهام گرین مثل اکثر نویسندگان - و شاید اکثر آدمها - گرفتار سماجت بیشتر از یک فکر است، و در داستانهایش معمولا بر آنها کاملا تسلط دارد.

یکی از این فکرهای سماجت آمیز - تاثیر تجارب کودکی - را پیش از این نام بردیم. منطقه ذهنی دیگر نویسنده مسلما مرگ است. برای گرین که از نخستین سالهای عمر با ملال و اندوه مالیخولیایی و آنزجار آشنا بوده است مرگ ظاهرا مفر وسوسه انگیزی است یا اینکه چیزی است که قریب الوقوع بودن آن خواست زنده ماندن را از نو بیدار می کند. گرین در مقاله بسیار جالب خود به نام «هفت تیر توی قفسه کنج» (۳۲) آزمایشهای گوناگون خود را روی خود کشی در سالیهای جوانی شرح می دهد. سالها بعد، وقتی در خاک لیبیری (۳۳) بیمار و از دست رفته افتاده بود در وجود خود چیزی یافت «که هرگز تصور نمی کردم در من وجود داشته باشد: عشق به زندگی.» در مقدمه ای که گرین بر چاپ جدیدی از کتاب کارزاری

به عنوان در اساس شت جام - سود بسیار ان وظیفه فداری از ۱ به سنتی بیحیت از تولیک را گرین با صدای غیر ستان نویسن رداخته و س را در مال کرده ت که آثار ست که باز آفریده مان واقعی ت به جهان بخت می - وضاتش را حک انتقاد در برابر فنی گرین سات گرین قبیل اینکه «در مراسم قرن بیستم چهارچوب مثال هنری خود برای کان غیر گمانی های یک دستگاه شکل ی برای شده است

فرهنگی اسلام با کارگو با نظریه کله فرهنگ رفته آثار و میگو انسان تداوم و این تاریخی و مطال اسلامی شاهد تکه تاریخی مغرب برای وسیع کتابها غرب شرق برای نئی توجه این میگ آور داده از صدها اسه تکم باقی میماند قوی از هر

است (۳۴) نوشت از جمله چنین گفت: « هر چه انسان به مرگ نزدیکتر می شود زندگی خود را جلو می اندازد: این شاید به خاطر شنایی باشد که برای رفتن داریم. » بیشتر آدمهای گرین ظاهرا شتابی برای رفتن دارند. در همه رمانها و داستانهایی سبک تر گرین به استثنای کتاب بازنده همه چیز را می برد (۳۵) (۱۹۵۵) که در واقع استثنای چندان مهمی هم نیست. شاهد مرگ - آنهم معمولا مرگ فجیع و گاه خودکشی - يك یا چند تن از آدمهای اصلی هستیم. اگر «شتاب» در این مورد واژه درستی نباشد به این خاطر است که این آدمها از لحاظ منهدی نسبت به دنیای پس از مرگ دچار تردیدند و یا مثل فاوگرا (۳۶) در کتاب امریکایی آرام (۳۷) (۱۹۵۵) به این نتیجه می رسند که « هر چند که عقل مرگ را می طلبد، چون باکره ای از اصل عمل واهمه داشتیم» تصور اخیر انسان را به یاد يك مشغله ذهنی دیگر نویسنده می اندازد: پیوند مرگ با « مرگ کوچک » در عشق جنسی.

گاه طنز آنقدر ظریف و مهار شده نیست که تیپهای کلیشهای ملودرام را دگرگونه کند. اشکال نخستین رمان گرین، مرد درون، ظاهرا همین است. هر چند که قهرمان آن در واقع يك ضد قهرمان است. این رمان که بر پرده نه چندان مشخصی از گذشته تاریخی - انگلستان قرن هجدهم یا نوزدهم - نقاشی شده در اساس شرح بدبختی جوانی است به نام اندروز که دسته ای از قاچاقچیان را که خود بدانها وابسته بوده لو داده است. رهبری این گروه در گذشته برعهده پدر اندروز بوده و اکنون دردست شخصی است به نام کارلیون (۴۴). عمل اندروز در واقع نوعی اظهار وجود تجزیه کننده است چون او پیوسته خود را تحقیر شده و ناهبله حس می کرده است. کارلیون و سه تن از قاچاقچیان از معرکه جان به در می برند و در حالی که گروهی از مأموران ایشان را دنبال می کنند خود به قصد گرفتن انتقام، اندروز را در تپه های سرمازده و مه گرفته ساسکس (۴۵) تعقیب می کنند. اندروز در کلیه دختری منزوی به نام الیزابت پناه می جوید.

مشغله ای دیگر مسئله خیانت به دوست و لو دادن است. همان «عقد یهودایی» که گرین در هنری جیمز کشف کرده است ولی در آثار خودش بی اندازه آشکارتر است. ما می توانیم به خیانت به دوست چند تصور انتزاعی اخلاقی و عاطفی دیگر را که در نوشته های خیال پردازانه گرین مرتباً ظاهر می شوند بیفراییم، چون اعتماد و بی اعتمادی، عدالت و بی عدالتی، ترحم، مسئولیت، مصومیت و حد. از اینها گذشته گرین مجنوب فقر و فاقه و شکست خوردگی است، چیزی که خودش نام « زندگی » (۴۸) را روی آن گذاشته است. يك مشغله دیگر گرین توجه او به تم تعقیب و رابطه متقابل صید و صیاد است. هر چند تا بدینجا چندان نکته برشمرده ایم که از آنها به عنوان « مشغله ذهنی » نام بردن دشوار است، ولی این فهرست هنوز کامل نیست. یکی دیگر از مشغله های نویسنده مربوط به روایت: جان تکلیف (۴۹) در داستانهایی گرین - از نخستین داستان تا امریکایی آرام - شصت و سه روایت برشمرده است. ( و من اتفاقاً، با اتکینز موافقم که این روایات اگر با به نحو جیبی غیر قانع کننده اند. ) مشغله دیگری موضوع دیدن تیزگی و پوسیدگی دندان است. و نیز مشغله دیگر گرین توجه به زنان درماندگی است که در برابر قهرمان داستانهایش ظاهر می شوند. يك مشغله دیگر، که مخصوصاً در داستانهایی کوتاه گرین مشهود است، مربوط به رستاخیز و لغزشهای به زندگی باز گشته است. و بالاخره يك مشغله دیگر توجهی است که گرین نسبت به نام خودش دارد و فیلیپ استراقتورد (۴۰) آن را به نحو مستندی در يك مقاله مبتکرانه و طنز آمیز با عنوان « برگردون در گلخانه » نشان داده است. استراقتورد کتابها و داستانهایی را که درباره یا بدست گرینهای دیگر نوشته شده بودند بررسی کرد و در این میان به چند منبع ظاهراً قابل قبول برای برخی از داستانهایی خود گراهام گرین دست یافت. هر چند این مقاله صد در صد جنسی نیست ولی هشدار مفیدی است برای اینکه به هنگام تفسیر آثار گرین بیش از حد و به صورتی انعطاف ناپذیر بر ناسامانیها و وسوسه های روانی نویسنده تکیه نکنیم، و برعکس ما را تشویق می کند به اینکه با تاکید بیشتری به جنبه های اخلاقه، نوآورانه و سخنورانه نویسنده پرداختیم و این، حداقل هدف بقیه مقالات حاضر خواهد بود.

- 1) Clapham Common
- 2) Frank Kermod
- 3) fable
- 4) A Burnt-Out Case
- 5) Query
- 6) orthodox
- 7) villain
- 8) The Third Man
- 9) secularized
- 10) Henry James
- 11) moral sin
- 12) the Eucharist
- 13) extraliterary
- 14) George Orwell, Inside the Whale
- 15) Elizabeth Bowen
- 16) V. S. Pritchett
- 17) Why Do I Write?
- 18) The Power and the Glory
- 19) Berkhamstead
- 20) Balliol
- 21) Babbling April
- 22) The Man Within
- 23) A Sort of Life
- 24) The Lawless Road
- 25) evil

گراهام گرین در سفرنامه ای که در سال ۱۹۳۶ با عنوان مسافرت بی نقشه (۴۱) منتشر ساخت لیری را کشوری می خواند که « از ملودرام به کمک طنز (۴۳) خود نجات یافته است »، و همین سخن را می توان درباره داستانهایی خود گرین، و مخصوصاً داستانهایی اولیه او گفت. این کارها ملودراماتیک هستند، یعنی در حدی که راههای اخلاقی قابل انتخاب بصورت موقعیتهای اثراتی، که اغلب از جنایت و جنگ و انقلاب و جاسوسی ناشی می شوند تجسم می یابند و روایت داستان سعی در برانگیختن و درگیر کردن عواطف اولیه خواننده چون وحشت، ترحم، ترس و تحسین را دارد ملودراماتیک هستند و طنز قضیه در این است که در داستانهایی گرین قراردادهای ملودرام به کمک حس ارزش شناسی پیشرفته و بسیار شخصی نویسنده طوری به کار گرفته می شوند که توزیع همدردی و نفرت را، آنچنان که معمولا در ملودرامها پیش می آید، برهم می زنند. ما به راهی کشیده می شویم که با جنایتکاران و بزندان، و نه با درستکاران و دلاوران، با تهیستان و زشترویان، و نه با توانگران و زیبارویان، احساس هم هویتی می کنیم، و کمتر وقتی است که يك پایان خوش، یعنی به نحو تردید ناپذیری خوش،

## (بقیه) قافیه و تناد آن

بر مشکلات عقلی محوس را  
بگمارم و شبان و نگهبان کنم .

واز محسوسات و عینیات ، به صورت و صفها  
و صورتهای خیال ، برای روشن کردن مشکلات  
عقلی یاری می گرفت ، و قالب قصیده را ، که جز  
به کار مدح نمی آمد ، چندان « بدست فکرت سوهان »  
می کرد تا به کار حکمت و تأملات فلسفی و مذهبی  
او بیاید و از راه گوشه های مانوس به وطنه و جمال  
قصیده ، معانی خود را به هوشهای زمانه برساند .  
و از این شعران یکی که همچون مولوی  
عرفان برای او در رگ شعر به نبضان درمی آمد  
و عشق برای او « سردختران و حدیث ایشان و  
مغزالت عشق بازی با زنان » (۳) نبود بلکه  
عشق شور عرفان بود و شعر تجلی این عشق ، دلدار  
را که معانی زنده او بود ، در ریاضتهای آواز بیرون  
دورون بود ، با مضامین آمده ، با تصویرهای  
بیجان ، بیگانه می شد ، و این همه را نزد دیگر  
شاعران « قافیه اندیشی » می دانست و معتقد بود که  
معنی ، آن یگانه دلدار شاعر ، در انتظار است که  
شاعر بیدار او آید :

قافیه اندیشم و دلدار من  
گویم : « مندیش جز دیدار من » .

و در مجموع شعر برای او بیداری و درد و  
آگاهی بود ، ابتدا سوز می خواست ، که همان شور  
عرفان بود ، و آنگاه با این سوز ساختن می خواست ،  
ساختن هم به معنی سازگاری کردن و هم به معنی  
آهنگ و نواختن ، و « فکر و عبارت » یعنی

## (بقیه) گرواهام گرین : دنیا جای تنگی است

دوگانگی بیشتر از واژه های « خیر » و « شر » ، « شیطان » و « الهی »  
سود جسته است .

26) croquet

27) Manichaeism  
طبیعت ( نور و ظلمت ) در آیین مانی نظر دارد .  
28) Jansenist  
اشاره به نظریات کشیش کاتولیک « به نام »  
Cornelius Jansen (۱۵۸۵ - ۱۶۳۸) ، که به الهام از تعالیم  
آوگوستین قدیس ، تجربه را در مذهب بهترین راهنمای فرد می دانست ،  
به استدلال - وی عقیده داشت که فرد از طریق ترکیه نفس - و نه الزاماً  
حضور مرتب و مکرر در کلیسا - می تواند به عشق الهی و راستگاری دست  
یابد . گروهی از پیروان افراطی جانسن در فرانسه گرایش به تجسم بر آب  
و تاب بلایای آخرالزمان و روز قیامت داشتند .

29) Marjorie Bowen, The Viper of Milan  
30) Walter de la Mare

31) obsession  
« فکری که از ذهن بیرون نمی رود و معمولاً  
با بار عاطفی شدیدی توأم است . » در کتابهای روانشناسی فارسی « وسواس » ،  
« وسوسه » و « اجبار » به جای این واژه به کار رفته است .

32) "The Revolver in the Corner Cupboard"

33) Liberia 34) It's a Battlefield

35) Loser Takes All 36) Fowler

37) The Quiet American

38) seediness  
در اصل به معنی به بندر نشستن گل و از  
رونق افتادن آن .

39) John Atkins 40) Philip Stratford

41) Journey Without Maps

همان جامه شعر ، یعنی قافیه ها و مضامین یا تشبیهات  
و استعارات :

جامه شعر است شعر و تا درون شعر کیست  
یا که حور جامه زیب و یا که دیو جامه کن ؛  
شعرش از سر بر کشیم و حور را در بر کشیم ،  
فَاعْلَاتِن فَاعْلَاتِن فَاعْلَاتِن فَاعْلَاتِن ،  
و این مصرع آخر که مولوی آورده است ،  
شکر دمی از او ت در ملنژ ، که یعنی شعر بدون حور  
یا معنای حقیقی ، « مانکن » چوبی است . کالبدی  
صوتی است ، چه تفاوت کند که همان « فاعلاتن  
فاعلاتن فاعلاتن فاعلان » باشد یا تصاویر بی معنای  
دیگری به همین اندازه جای آنها را بگیرد ؟ درون  
« مانکن » بیجان و بی معنی ، خواه از پوشال آکنده  
باشد ، خواه از پارچه های جواهر الفاظ و مضامین !  
و شاعری دیگر ، از زمره آنان که مولوی  
خود را « از بی ایشان آمده » می دانست ، همچون  
سنایی ، که « از شرق شمع فکرت او را آفتابی »  
شد تا « از آسمان خرد او منبع جهل را بزاید » ،  
به همین اعتقاد بود در نگرش به معنی و لفظ :  
به نوبهار حقایق میان روضه فضل  
شکوفه دار معانی است شاخ طوبی من .

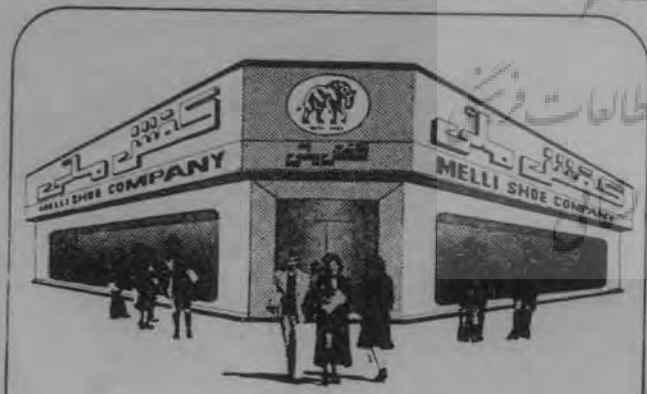
اما قافیه در میان اجزای صناعی شعر ،  
سوی آن همه خدمت که در انگیختن و آمیختن  
مضامین می کرد ، در حوزه موسیقی کلام در شعر  
کلاسیک فارسی چنان قلمروی یافته بود که در شعر  
هیچ قومی نظیر آن را نمی توان یافت .

۳ - المعجم فی معانی اشعار العجم ، شمس  
قیس رازی

irony (42) یکی از فنون سخنوری که گوینده یا

نویسنده بیان وسیله نکته ای را درست برعکس آنچه از ظاهر کلام بر می آید  
القای می کند

43) The Ministry of Fear 44) Caryon  
45) Sussex



فروشگاه های کفش ملی  
نمایشگر زیباترین مدل های سال